PDF Compressor Free Version

آیا روبیو در مورد خشایارشا و نبرد آتن راست می‌گوید؟

مارکو روبیو، وزیر امور خارجه ایالات متحده در روز پنجشنبه ۸ اکتبر ۲۰۲۶ (۱۶ مهر ۱۴۰۵) در آتن، عباراتی را در یک نطق سیاسی در مورد تاریخ نبردهای ایران و یونان و حمله ارتش خشایارشا به کار برد که بدین شرح است: «۴۸۰ سال پیش از میلاد، سپاهیان خشایارشا به این شهر (آتن) رسیدند و عبادتگاه‌های آن را به آتش کشیدند. تا آن زمان، بیشتر آتنی‌ها با کشتی به جزیره‌ای در آن نزدیکی گریخته بودند؛ اما گروهی اندک از آن‌ها حاضر به ترک خانه و کاشانه خود نشدند. درعوض، آن‌ها در دژ صخره‌ای آکروپولیس سنگر گرفتند تا نبردی حماسی و واپسین را رقم بزنند؛ آنان سنگ‌های عظیم را از فراز صخره‌ها بر سر مهاجمان ایرانی می‌افکندند و روزها در برابر بزرگ‌ترین امپراتوری آن دوران ایستادگی کردند. سرانجام، آن‌ها مغلوب شدند. ایرانیان معابد را غارت کردند، زیارتگاه‌ها را به آتش کشیدند و آکروپولیس را با خاک یکسان کردند؛ اما هنگامی که آتنی‌ها بازگشتند، بقایای ویران‌شده آکروپولیس کهن را گرد آوردند و در همان تپه‌ای که بنا بر آن استوار بود، به خاک سپردند و دهه‌ها بعد، در دوران پریکلس، بنای پارتنون را برپا ساختند.»

به گزارش خبرآنلاین، هرودوت، مورخ یونانی، این رویداد را گزارش کرده است. ایرانیان معابد موجود در آکروپولیس را به آتش کشیدند و ویران کردند. باستان‌شناسان از لایه «آوار ایرانی» یاد می‌کنند به نحوی که پس از بازگشت اهالی آتن، آن‌ها بقایای آسیب‌دیده آکروپولیس را در زمین دفن کردند؛ ولی براساس گزارش هرودوت مدافعان آتن عمدتا فقرا و خادمان معبد بودند. ماندن آن‌ها نه از روی انتخاب میهن‌پرستانه، بلکه به این دلیل بود که امکانات لازم برای تخلیه شهر را نداشتند و براساس تفسیری نادرست از پیش‌گویی «دیوارهای چوبی»، پشت حصارهای چوبی سنگر گرفته بودند. منابع باستانی (مانند نپوس و پلوتارک) نیز اشاره کرده‌اند که برخی از سالمندان در شهر باقی مانده بودند.

توصیف روبیو از آن‌ها به عنوان کسانی که «از ترک خانه‌های‌شان سر باز زدند»، به این ماجرا رنگ‌وبویی از اراده‌گرایی قهرمانانه می‌بخشد که با روایت‌های تاریخی هم‌خوانی ندارد. متن نطق روبیو بیش از آن‌که یک شرح تاریخی دقیق و علمی باشد، روایتی ادبی با لحنی بلاغی و میهن‌پرستانه است. این متن اگرچه بر رویدادهای اصلی جنگ‌های ایران و یونان استوار است، اما با شاخ‌وبرگ دادن عمدی به انگیزه‌های مدافعان، دفاع استیصال‌آمیز اقشار محروم را به حماسه‌ای قهرمانانه با مضمون «امتناع از ترک خانه» بدل می‌کند. پیام ضمنی این متن - یعنی برخاستن تمدن غرب از خاکستر مقاومت در برابر استبداد ایرانی - روایتی فرهنگی و دیرینه است؛ با این حال، چارچوب بلاغی به‌کاررفته در آن، میان این روایت و جزئیات واقعی ثبت‌شده آن رویداد تاریخی، شکاف ایجاد می‌کند.



روبیو در این نطق اشکارا تلاش می‌کند تا با روایت‌سازی از تاریخ نبردی از سلسله جنگ‌های یونان و ایران، برای اقدام تجاوزکارانه آمریکا و اسراییل در سال گذشته و امسال بر علیه کشورمان، بستر تاریخی و فکری بسازد. ولی حتی در همین کار هم به دلایل مختلف موفق نمی شود. این عدم موفقیت علاوه بر این‌که به بی‌اعتباری شواهد تاریخی به کار گرفته شده مربوط است، دلایل دیگری هم دارد؛ ازجمله این موارد:

جنگ ایران هخامنشی و یونان در آن مقطع و لشکرکشی ایران به یونان در سال ۴۸۰ پیش از میلاد، رویدادی منفرد نبود، بلکه اوج مناقشه‌ای بود که از دهه‌ها پیش شکل گرفته بود. امپراتوری ایران در دوران هخامنشیان پیوسته به سمت غرب گسترش می‌یافت و هدفش الحاق دریای اژه و دولت‌شهرهای ثروتمند یونانی واقع در کرانه‌های آن به قلمروی خود بود. فرمانروایان ایرانی، شبه‌جزیره یونان را مرز طبیعی بعدی برای توسعه‌طلبی می‌دانستند. ولی شورش ایونی‌ها و دخالت آتن نیز موثر بود. در سال ۴۹۹ پیش از میلاد، دولت‌شهرهای یونانی منطقه ایونیا در آسیای صغیر در نزدیکی ازمیر در غرب ترکیه امروز که جزئی از قلمروی ایران بود - علیه حاکمیت ایران شوریدند. آتن برای حمایت از شورشیان نیرو اعزام کرد. اگرچه این شورش سرانجام سرکوب شد، اما اقدام مذکور بهانه‌ای آشکار برای تلافی‌جویی در اختیار ایران قرار داد. انگیزه شخصی خشایارشا هم مطرح بود؛ خشایارشا دومین تهاجم را صراحتاً برای انتقام گرفتن از شکست پدرش، داریوش اول، در نبرد ماراتن و تنبیه آتن به خاطر «جنایاتش» علیه ایران آغاز کرد. در آغاز کتاب «تاریخ» هرودوت، مردونیوس (مشاور خشایارشا) با گفتن این جمله او را تحریک می‌کند: «شایسته نیست بگذاریم آتنی‌ها که چنین آسیب بزرگی به ایرانیان وارد کرده‌اند، از مجازات بگریزند.» به آتش کشیدن معابد آکروپولیس، از یک سو اقدامی تنبیهی در جریان جنگ و از سوی دیگر، بخشی از سنت انتقام‌جویی از اماکن مقدس دشمن در نبردهای باستان بود. بنابراین اقدام ایرانیان در آتش زدن معابد، عملی در راستای نسل‌کشی مردم آتن یا نابودی شیوه زندگی خاص آنان محسوب نمی‌شد. البته برای آتنی‌ها و روایت‌های تاریخی بعدی غرب، این جنگ عملاً به مثابه «برخورد تمدن‌ها» درآمد. آکروپولیس سوخته به نمادی مادی و معنوی از «تجاوزگری ایرانیان» بدل شد و عامدانه به مدت سی سال ویران رها گردید تا یادمانی ماندگار از جنایات «بربرها» باشد.

اگر بپذیریم که روایت «جنگ تمدن‌ها» یک برساخت متأخر است، دقیقاً به این معناست که نباید به چنین روایت‌هایی برای مشروعیت‌بخشی به جنگ‌های امروز اتکا کرد. هر دو طرف می‌توانند از الگوهای روایی مشابه استفاده کنند مثلاً «دفاع از تمدن ایرانی در برابر بربریت تمدن متجاوز غربی»!، اما این به هیچ وجه به معنای موجه بودن آن جنگ‌ها نیست و دلیل جنگ‌های امروز هم نیستند. بنابراین، هیچ خط منطقی یا حقوقی از «جنگ خشایارشا به عنوان یک برساخت ایدئولوژیک » به «پس حمله و تجاوز آمریکا و اسرائیل به ایران موجه است» وجود ندارد. جریان راست افراطی در غرب که نمایندگی و سخن‌گویی‌اش را امثال ترامپ و روبیو امروزه برعهده گرفته‌اند، نمی‌توانند با این نوع روایت‌سازی تجاوزهای امروزی را توجیه کنند.

دین و اندیشه

امر دینی و دین در ایران معاصر

ادامه از شماره قبل...

در اینجا بحث به مسئله‌ای می‌رسد که برای ایران امروز اهمیت بیشتری دارد: دین چگونه می‌تواند دوباره در تولید دانش مشارکت کند، بدون آنکه به جای علم بنشیند؟ این پرسش بسیار متفاوت از این ادعاست که دین باید دوباره جای علم را بگیرد. چنین بازگشتی نه ممکن است و نه مطلوب. علوم جدید، روش‌های تجربی، عقلانیت انتقادی و تخصص علمی دستاوردهای تاریخی بشرند و نمی‌توان آنها را کنار گذاشت. اما علم نیز نمی‌تواند به تنهایی همه پرسش‌های انسانی را حل کند. ما هنوز درباره عدالت، آزادی، کرامت، خیر عمومی، مسئولیت، مرگ، رنج، امید و معنای زندگی پرسش داریم. در این قلمرو، سنت‌های دینی می‌توانند وارد گفت‌وگویی تازه با فلسفه، علوم اجتماعی و تجربه انسانی شوند. اما شرط آن این است که دین از ادعای انحصار حقیقت دست بکشد و علم نیز خود را صاحب انحصاری همه انواع عقلانیت نداند. جامعه آینده نیازمند گفت‌وگوی معرفتی میان عقل علمی، عقل فلسفی، تجربه تاریخی و میراث دینی است. در این صورت، دین دیگر «جایگزین علم» نخواهد بود؛ بلکه یکی از منابع تاریخی تولید پرسش، ارزش و معنا خواهد بود.

ایران آینده و ضرورت بازخوانی میراث دینی

به گزارش دین‌آنلاین، ایران امروز نه می‌تواند به گذشته بازگردد و نه می‌تواند گذشته خود را حذف کند. نفی دین نیز به همان اندازه که بازگشت به صورت‌های پیشامدرن دین ناممکن است، می‌تواند به نوعی فراموشی تاریخی منجر شود. مسئله، انتخاب میان «دین» و «بی‌دینی» نیست. مسئله، چگونگی رابطه انتقادی با میراث دینی است. جامعه ایرانی باید بتواند از خود بپرسد: کدام عناصر میراث دینی هنوز توان تولید معنا دارند؟

کدام عناصر باید تاریخی شوند؟

کدام مفاهیم قابلیت بازتفسیر دارند؟

کدام بخش‌های سنت باید مورد نقد قرار گیرند؟

و چگونه می‌توان از سنت، بدون تبدیل آن به ایدئولوژی، برای فهم انسان معاصر استفاده کرد؟

این پرسش‌ها می‌توانند دین را از وضعیت «امر مقدس غیرقابل پرسش» به وضعیت «میراث قابل گفت‌وگو» منتقل کنند. شاید همین انتقال، شرط مهمی برای بقای خلاق دین در جامعه مدرن باشد.



از هویت دینی به هویت چندلایه ایرانی

ایرانی امروز تنها یک هویت ندارد. او می‌تواند همزمان ایرانی، فارسی‌زبان، مسلمان یا نامسلمان، شیعه یا سنی، زرتشتی یا سکولار، مدرن و سنتی، جهانی و محلی و حتی خداباور و خداناباور باشد. هویت ایرانی دقیقاً در همین چندلایگی و چند دستگی شکل گرفته است. چیزی که داریوش شایگان از آن به هویت چهل تیکه یاد میکند. پژوهش‌های جدید درباره هویت ایرانی نیز بر درهم‌تنیدگی میراث ایران باستان، زبان فارسی، میراث اسلامی و تشیع تأکید کرده‌اند. حتی در جامعه زرتشتی معاصر ایران، مفهوم «فرهنگ ایرانی» خود به عرصه‌ای برای بازتعریف نسبت میان ایرانیت، دین و میراث تاریخی تبدیل شده است. از این منظر، دین را نمی‌توان تنها در برابر ایرانیت قرار داد. تاریخ ایران نشان می‌دهد که دین خود یکی از موادی بوده که ایرانیت جدید از طریق آن بازتعریف شده است. البته این سخن به معنای یکی دانستن ایران و تشیع نیست. اتفاقاً یکی از وظایف مهم اندیشه معاصر ایرانی این است که میان «ایران»، «اسلام»، «تشیع»، «دولت» و «جامعه» تمایز بگذارد تا هیچ‌کدام به جای دیگری ننشیند.

نتیجه

ایران مدرن نه جامعه‌ای بی‌دین است و نه جامعه‌ای سنتی؛ جامعه‌ای است که در آن دین از مقام بدیهی‌ترین منبع حقیقت به یکی از مهم‌ترین موضوعات گفت‌وگوی هویتی، اخلاقی و فرهنگی تبدیل شده است. در چنین شرایطی، پرسش بزرگ آینده این نیست که «آیا دین خواهد ماند؟» دین، به معنای مجموعه‌ای از حافظه‌ها، نمادها، مفاهیم و سنت‌های تاریخی، به طور محتمل خواهد ماند. پرسش واقعی این است:

ایرانیان آینده با این میراث چه خواهند کرد؟

آن را به ایدئولوژی تبدیل خواهند کرد؟

آن را به موزه خواهند سپرد؟

آن را نفی خواهند کرد؟ یا خواهند توانست از درون آن، در گفت‌وگویی انتقادی با علم، فلسفه و جهان مدرن، بخشی از پاسخ‌های تازه خود به بحران معنا، اخلاق و هویت را بیافرینند؟ اگر گزینه آخر ممکن باشد، آنگاه امر دین نه بازگشت به گذشته، بلکه می‌تواند یکی از مواد خام زایش دانش و معنای جدید در ایران باشد.